

نهضت شعوبیه

در کنار اینهمه ظلم، استبداد و استثمار، «سیاست مسلمان سازی ملل غیر مسلمان» نیز با فشار و تهدید، پیشرفت میکرد و جامعه اسلامی را بسوی يك تغییر و تحول سیاسی- اجتماعی، پیش می‌برد.

نهضت شعوبیه

وقتی عرب‌ها، سیاست خود را بر «سیادت عرب» استوار ساختند، ایرانیان و دیگر خلق‌های غیر عرب در سرزمین‌های اسلامی تاحد «برده» و «بنده» (موالی) تنزل کردند. «بنی‌امیه» نسبت به آنها بسیار سخت می‌گرفتند و بهنگام جنگ، آنان را پای پیاده و شکم گرسنه بمیدان جنگ می‌کشاندند و کمترین سهمی از غنائم جنگی به آنان نمی‌دادند.^۱ ایرانیان و دیگر «موالی» را به‌بست‌ترین کارها و ازار میکردند و در هر موردی به آنان اهانت کرده و اذیت و آزار میرساندند. هر گاه در کوچه و خیابان، عربی با بار، با عجمی برخورد میکرد، عجم (مسلمان غیر عرب) مجبور بود که بار اعرابی را بی‌اجر و مزد تا منزل عرب، حمل کند، و اگر شخص عرب پیاده و او سواره بود ناچار باید عرب را بر اسب خود سوار کند و به مقصد برساند.

معروف است که وقتی «معاویه» تعداد «موالی» را بسیار دید، تصمیم گرفت تا عده‌ای از آنان را بکشد و عده‌ای را نیز در بازار برده-فروشان، بفروشد رساند.^۲

«حجاج بن یوسف ثقفی» در عراق و بین‌النهرین عده فراوانی از ایرانیان و دیگر خلق‌های غیر عرب را بقتل رسانید و دستهای آنها (موالی)

۱- کامل‌با بن اثیر- ج ۵- ص ۱۴۱.

۲- تاریخ تمدن اسلام- جرجی زیدان- ج ۴- ص ۷۲.

را برای تحفیر، نشان داغ می‌نهاد، بطوریکه یکی از شعرای عرب می‌گوید. اگر «حجاج» زنده بود، دست او (غیرعرب) از نشان داغ، سالم نمی‌ماند.^۱

در برابر این ظلم و ستم‌ها و پزیشانی‌ها و شکنجه‌ها، ایرانیان و خلق‌های غیر عرب (موالی) سرانجام به ستوه آمدند و طغیان کردند و در هر نهضتی که بر علیه حکومت «اموی» بوجود آمد، شرکت نمودند.

«نهضت شعوبیه» (جمع شعَب - به معنی قوم و ملت) در حقیقت نهضت مقاومت ایرانیان در برابر ظلم و ستم اعراب بود. این نهضت، با زنده داشتن و پامداری از زبان و فرهنگ ایرانی و با جبهه‌گیری در برابر «نژاد برتر» عرب‌ها و برای ایجاد یک حکومت ملی به معنای پرستی

نهضت «شعوبیه» ابتدا بصورت نهضت ادبی ظاهر گشت که برجسته‌ترین نمایندگان آن «خانندان پارس‌نسانی» بود. آنها علناً، عرب‌ها را تحفیر می‌کرده و به فرهنگ و تمدن ایران افتخار می‌نمودند. اما پس از سرکوبی و خساروش کردن این «سرودهای مقاومت»، رهبران «شعوبیه» روش مبارزاتی خود را تغییر داده و به فعالیت مخفی روی آوردند.

نهضت «شعوبیه» با طرح شعارهای اقتصادی اجتماعی، بزودی بیک نهضت وسیع توده‌ای تبدیل شد و کشاورزان و پیشه‌وران (که بیش از سایر قشرها مورد ظلم و ستم عرب‌ها بودند) نیروهای اصلی این جنبش را تشکیل دادند. سران و رهبران «شعوبیه» در میات پیشه‌ور و بازرگان در شهرها به تبلیغ و ترویج عقاید خود پرداختند.

۱- ایضاً - کامل - ابن اثیر.

«شعوبیه» با جلب نیروهای توده‌ای، طغیان قیام: به آفرید. ابومسلم با یک خرمدین- هفتق- فرمطیان و سایر قیام‌های علی‌قرن دوم و سوم هجری را پرورش داد.

نخستین قیام و شورش، از درون حکومت «اموی» آغاز شد و «ابن اشعث» (حاکم زابل) به مخالفت با حکومت «بنی امیه» برخاست. علت قیام و خروج «ابن اشعث» را چنین نوشته‌اند: «عبدالرحمان بن اشعث» از جانب «حجاج» در زابل، امارت داشت. «حجاج» نامه‌ای تند به او نوشت که: «هر چه زودتر در و صول و ایصال مالیات‌ها اقدام کن و به هندو مند حمله برو. سر «عبدالرحمان» را فوراً نزد من بفرست...» «ابن اشعث» که در مدد سرکشی و وطنیان بود، بر آنفت و جوابی درشت به «حجاج» نوشت که: «تاختم به هند و سغد کنم، اما ناحق نستام و خوفا فریزم.»^۱

«ابن اشعث» قبل از «ابومسلم» شورش کرد و بسیاری از نیروهای توده‌ای و روشنفکری و مذهبی را بدو رنجورد جمع نمود. او در جنگ‌های فراوان، «حجاج» را شکست داد و در تمام این جنگ‌ها از «شعوبیه‌ها» به خصوصاً از روستائیان و رنجبران ایرانی حمایت شد. اما سرانجام در جنگ «جسجم» پس از صدور پود شکست خورد و دستگیر گردید و برای آنکه در جنگ دژخیمان «حجاج» بقتل نرسد، در بین راه، خود را از پام خانه‌ای بزمین انداخت و خود کشی کرد.

مؤلف «تاریخ سیستان» در این باره می‌نویسد: «... و بدین «جسجم» هشدار و یک حربه کردند و آن هشدار، «حجاج» به فریست شد. این راه هشدار و یکم، عبدالرحمان (ابن اشعث) هزبت شد و بیشتر یاران او

۱- تاریخ سیستان- به تصحیح ملک الشعراء بهار- ص ۱۱۴.

کشته شد(ند) باغرق شد(ند) و بعضی گم شد(ند) به بیابانها...^۱»
در هنگام مظلوم و ستم حکام عرب و تجاوز و تاراج عمال «اموی»،
خراسان قلب شورش ها و نهضت های ملی و توده ای بود:

اولاً: از جهت اقتصادی و ظلم و ستم و فشار مأموران حکومتی
در اخذ خراج و تحمیل مالیات های جدید به توده ها. گزارش های موجود
نشان میدهند که خراج خراسان و «سواد»، بالغ بر نصف خراج کل
سرزمین های خلافت بود.

ثانیاً: بخاطر موقعیت جغرافیائی و دور بودن خراسان از مرکز
خلافت اموی (دمشق)، که امکان لشکر کشی خلیفه و سرکوبی قیام های
مردم را دشوار میساخت.

مجموعه این عوامل، زمینه مناسبی برای تسلطات -
شعبی و شیعیان بود و این همه، ظهور شخصیت هایی مانند
ابو مسلم خراسانی، بکیرین ماهان و خدش در نتیجه:
تشکیل سازمان مخفی طرفداران بنی عباس را ضروری نموده
مقدمات پیدایش و استقرار یک توازن اجتماعی نوین را
ممکن و مهیا ساخت.

«ماهان» بازرگانی بود که از ظلم و ستم و فشارهای مالیاتی حکام
اموی بسنوه آمده بود و با توجه به پایگاه طبقاتی او، میتوان گفت که
«ماهان» در استقرار حکومت بنی عباس، تأمین و تحکیم منافع طبقاتی
خود را جستجو میکرد.

«خدش» دارای پایگاه وسیع طبقاتی در میان روستائیان خراسان
بود و در لغافه دعوت به استقرار حکومت بنی عباس، به تبلیغ عقاید
اقتصادی اجتماعی «مزدک» می پرداخت، او و پیروانش تقسیم زمین و
اموال را وعده میدادند... حاکم خراسان و ماوراءالنهر «خدش» را

نعقیب و دستگیر نموده، زبانش را کردند و دستهایش را بریدند و دیدگانش را میل کشیدند و بعد به قتلش رساندند.^۱

گردآورنده:
شاهین کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/books>